

از نگاه محمدایل بیگی

گشت و گذارِ نوشتاری و تارنمائی درمورد :

حکومتِ اسلامی

مجاهدین

روشنفکران

تارنماها

حزبِ توده

اکثریتی ها

اقلیتی ها

مایینی ها

نا رفقان

شاه و شاهزاده رضاخان دوم

و ...

نوشته های ۱۳۸۱

از نگاه محمد ایل بیگی

گشت و گذارِ نوشتاری و تارنمائی در مورد :

حکومتِ اسلامی

مجاهدین

روشنفکران

تارنها

حزبِ توده

اکثریتی ها

اقلیتی ها

مابینی ها

نارفقان

شاه و شاهزاده رضاخانِ دوم

و...

عنوان نوشته ها

پیش سخنی کوتاه و نه روده درازی

قلبیت را در باران بشوی ...

روشنفکر

فلسطین ، ای گسترده ترین سرزمین بی خاک !

کودک من ! (Mon enfant)

دریا ، کابوسهایمانرا نخواهد شست ؟!

خدایتان ، خدائی اگر میدانست ...

سیمرغمان ساز !

بعدلز بیست و سه سال ...

کلمه جایگاه دارد و کلام را پاس داریم ...

پیوست ۱

کجائی ، چرائی ، چسانی و چه خواهی

گذشته ها ، گذشته ؟!

در دفاع از انسان دگر اندیش ...

چسان بهتر میتوان انسان را نا انسان کرد ؟!

درد!

"تا انقلابِ مهدی " محکومیم!؟"

تن فروشی

باز کن پنجره را ...

من انسان نیستم!

خوابِ شاهانه!

خوابِ امامانه!

پشتِ دیوارِ بلندِ حاشا!

کوبنده باشید که کوبیدن کارتانست!

"سوء قصدِ امنیتی ها"، "خود زنی" یا "زدنِ" خودی ها

جهانتان خوب نیست!

در رفعِ یک سوء تفاهم و سپاسی ناقابلانه از "گویا"

جنابِ آقای منتظری، با سلام!

چند کلمه ای با بابکِ عزیزم

به کجا می رود "گویا" و به کجا می کشاند مارا؟

بخشنده باش ای آشنایِ گویا!

پیوست ۲

پیوست ۳

پیوست ۴

گناه زاده شدنم در ایران، در بنگلادش ... چه بود؟

نگاه کن بر نگاه و لبهای ورچیده سیامک !

شود آیا تکرار نکنیم اشتباه سال ۵۶ ؟

پیوست ۵ : گفتند از مقاله توهین آمیز شروع شد (فروغ دهکردی)

پیوست ۶ : قانون اساسی ایران یا شمشیر چوبین مبارزه (د. بهروزی)

پیوست ۷ : فدائیان اسلام - و. رازی (د. بهروزی)

تو از برای از همه چیز هیچ ساختن آمده ای !

چه باید کرد و نکرد ؟

خانه عفاف

انبانی پراز شقاوت دارند !

پیوست ۸ : صحنه های از حدقه در آوردن چشم

مدافعین دروغین " حقوق بشر " مانع بردن آنان به ایران اند !

لالائی خوانی که خواب از سر می پراند !

پیش سخنی کوتاه و نه روده درازی!

آنچه که پس از این می آید ، تجربه های (یعنی منتشره ها و نشرنیافته های) منست در دنیای تارنما ها . خودم بودم – با کم ها و شاید بیش هایم . از پیش می دانستم که اگر واژه هایی را کم و بیش کنم – یعنی تغییر دهم – ، بی هیچ شک و شبهه این یا آن نوشته منتشر می شد ... واما به تعمد نکردم ، چرا که خودِ خود را نه به زیرِ سؤال ، که نفی می کردم و می شدم دستگاهی ، و بر روالِ همه یکسانی !

نوشته ها که معلوم ند نوشته اند ! و اما آنچه از مرا تارنماها شعر نامیدند ، از نظرِ من شعارند – و چرائیِ یش را در پانویسِ فلسطین ، ای سرزمینِ بی خاک ! به کوتاهی توضیح دادم و به گمانم بسنده است .

فلسطین ، ای گسترده ترین سرزمین بی خاک ! *

تو نداری خاک

من ندارم ایمان .

گفتند : " باتواند ! "

چه ات کرده اند ؟

- به جز نیش ؛ هیچ !

:

ماتنها یانیم

تو با خودت - خلقت ؛

ومن باخوادم .

هیچ کس نخارید تنِ تو

هیچ کس نخارد تنِ تو

تنهائی و ... تابه ابد ؟

برتو آن می رود

که برما می رود :

- ازسالیان دور

ماتنها یانیم .

روزی از خاک برخواهی خواست

برخیزو اما

همچون خاک داران امروزیست

- که زمانی خود بی خاک بودند- ،

قساوت را روا مدار .

توی بی خاک !

خاکت را نامی دادی تابه ابد :

- فلسطین !

۸ فروردین ۱۳۸۱

* در سال ۱۳۵۵، "کنفدراسیون جهانی دانشجویان و محصلین ایرانی" مجموعه شعاری از من (با نام مستعار عبدالصمد قندچی) با عنوان فلسطین، ای گسترده ترین سرزمین بی خاک! (که نام یکی از شعارها هم بود) را "بازتکثیر" کرد.

واما چرا به جای مجموعه شعر، مجموعه شعار را بکار بردم؟ همانطور که در پیش درآمد آن مجموعه آورده بودم: از دیدگاه من، شعر و شاعر در زمان می مانند و شعار لحظه ای ست و به محض از بین رفتن علت وجودی موضوع اش، خود نیز از بین میرود؛ شعار پرگوست و در بسیاری از موارد، تمام آنرا میتوان در یک مصرع یا یک بیت شعر خوب خلاصه کرد! شعار اگرچه احساساتی ست و از قلب برمی آید، با سرهم به نوعی رابطه دارد و از همینرو در سرلوحه پیش درآمد آن مجموعه آورده بودم: سری برتن / شعاری بر زبان: / کدامین را از دست خواهیم داد؟ (و امروز بعد از گذشت بیش از ۲۶ سال، سر را بهر حال برتن دارم و شعار را هم - گرچه نه به سان آنروزها! و شعارگویان نازنینی چون گل سرخی ها و سلطانپورها، مرضیه احمدی اسکوئی** ها و ... سرباختند و تعدادی دیگر، امروزه روز در برون مرزها ...

این مجموعه را با بقیه کتابها و نشریات و اسنادم، بعد از جریانات ۲۲ بهمن ۵۷ با خود به ایران بردم و ناگفته پیداست که شیفته گان امام تمامی آنها را بعد از سرکشی به خانه دوستی، با خود بردند و از همینرو نمی دانم در آن شعار "فلسطین ... چه آورده بودم.

** برای آشنائی با نمونه هائی از شعارهای او به عصر عمل شماره ۴، تابستان ۵۴، صفحات ۱۲۳-۱۰۵ و به "اشعار دشنه گون" به این نشانی مراجعه کنید:
<http://www.geocities.com/kabuli.geo/marzia.htm>

ایران امروز ۹ فروردین ۱۳۸۱ www.iran-emrooz.de

فلسطین، ای گسترده ترین سرزمین بی خاک! میمالف



سه شنبه ۱۹ آذر ۱۳۸۱ - ۱۰ دسامبر ۲۰۰۲ فرهنگ و هنر

<http://asre-nou.net/1381/azar/19/m-Felestin.html>

ادبیات ایران آینده جمعه ۲۳ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۱۴ مارس ۲۰۰۳

<http://www.iraneayandeh.org/A.15.htm>

محمد ایل بیگی

روشنکاری

مقالات رسیده ۲۳ اسفند ماه ۱۳۸۱ / ۱۴ مارس ۲۰۰۳

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030314153201/20030314153201.html>

Mon enfant !

کودک من !

Pour mon Garçonnet : Andishé- Aurélien

برای پسرکم : اندیشه - اوره لین

Mon Petit	کوچک من
Mon beau ,	زیبایم ،
Personne - même pas moi _	هیچکس - حتی من - ،
Ne peut savoir ce que tu as dans la tête	نمی داند که چه در (یا بر) سرداری
Qui te rend si anxieux	که چنین آشفته ات می کند
Et tes cris	و فریادهایت
une demande d'aide	طلب کمکی ست
Pour ne pas sombrer davantage dans tes égarements !	تادر گمگشتگی ات ، گم تر نگردی

Mon enfant	کودک من
Tu n'as rien d'un fou	ترا هیچت نیست دیوانگی
Tu es Anxieux	تو پریشانی
Tu es troublé .	تو مضطربی .
Nous les adulte	آیا ما بزرگ سالان
Ne sommes nous pas anxieux	آشفته نیستیم ؟
Ne sommes nous pas troublés? :	مضطرب نیستیم ؟ :
- Avant l'heure	- تو پیش از وقت
Tu as connu l'anxiété !	اضطراب را دریافتی !
- Avant l'heure	تو پیش از وقت
tu as connu le bouleversement !	پریشانی را دریافتی !
Mon enfant	کودک من
Mon petit	کوچک من
Le plus innocent des innocents	معصوم ترین معصوم ها
- Même plus innocent que les "14 innocents" ! *	- حتی معصوم تر از چهارده معصوم ! *
Dans ce monde plein d'atrocité	در این دنیای پر شقاوت
Qui te comprendra ?	چه کسی ترا درک خواهد کرد ؟
Qui comprendra que tu es un être humain ?	چه کسی خواهد فهمید که تو انسانی ؟
- Vertueux .	- پاک انسانی .

وچه کسی بر تو شقاوت روا نخواهد داشت ؟ Qui ne te fera pas des atrocités ?

زیبایم ، Mon beau ,

زیبایم ، Mon beau ,

زیبایم ... Mon beau ...

1er Avril 2002

17 فروردین 81

- Dans l'Islam Shi'ite , il y a 14 innocents (12 Imams + Le Prophète et sa fille – Fatima) .

NEWS NEWS
z نگاه شما

<http://news.gooya.com/2003/02/06/0602-h-10.php>

۱۷ بهمن ۰۴:۴۰ - کودک من! شعری از محمد ایل بیگی (فارسی و فرانسوی)

یکشنبه 18 اسفند ماه 1381 مطابق با 9 مارس ۲۰۰۳

ایران آینده
اخبار - مقالات - گفتگو - سوره - ترجمان - اعلامیه - مستند - تصویر

<http://iraneayandeh.org/A.11.htm>

روشنگری
روشنگری
۱۸ اسفند ماه / 1381 9 مارس ۲۰۰۳
مقالات رسیده

<http://www.roshangari.com/autosite/20030208021615.html>

۱۹ بهمن ۱۳۸۱ - ۸ فوریه ۲۰۰۲ فرهنگ و هنر

عصرتو

<http://asre-nou.net/1381/bahman/17/ilbeigi!.pdf>

خدایتان ، خدائی اگر می دانست ...

به : آخوندهای بسیار خدا شناس !

خدایتان ،
خدائی اگر می دانست
چنین مان نمی کرد :
- خوار و ذلیل !
خدایتان ،
خدائی اگر می دانست
گرفتار شمایان تان می کرد ما را ؟
۱۵ فروردین ۸۱

جمعه ۲۹ آذر ۱۳۸۱ - ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/azar/29/m-ilbeigi.html>

فرهنگ و هنر

[illegible]

۱۸ اسفند ماه ۱۳۸۱ / ۹ مارس ۲۰۰۳

بیاو سیمر غمان ساز !

برای : احمد شاملو

سیمرغا

به قاف راهمان نیست

تو فرود آ

و چون ما خاکی شو !

بیاو

سیمر غگونه بیاو

سیمر غمان ساز !

تهران - ۱۳۵۰

هنر و ادبیات <http://news.gooya.com/2002/10/01/0110-06.php> 

سیمرغمان ساز!

به : بهروز

جوانمردی
-بی آنکه قهرمان باشی!
انسانی
-با خوبی هایت و کمی هم با بدی هایت .
راستا مردی
-با ریشه های راست و
غرقه در افکار چپ :
نان را برای همه می خواهی ؛
آزادی را برای همه می خواهی .
اگر چه هرگز در فقر نزیستی
اما فقر را برای هیچ کس نمی خواهی .
انسانی
-از نوع عادی ترین ها : از خوبترین ها !
پافشار مردی
نازنین از دست رفته ام را دوستی
صبر عظیم داری و
دلی به وسعت دریا : با توفان هایش !
تقدیمت میدارم
کوچک گفته ام را به شاملو :
سیمرغا !
به قاف راهمان نیست ،
تو فرود آ
و چون ما خاکی شو !
بیا و
سیمرغ گونه بیا و
سیمرغمان ساز !
۱۵ فروردین ۸۱



جمعه ۲۹ آذر ۱۳۸۱ - ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/azar/29/m-ilbeigi.html> فرهنگ و هنر

دریا کابوسهایمان را نخواهد شست !!

امشب ستارگان ،
به خواب من خواهند آمد .
امشب ماه ،
گذری در رویاهایم نخواهد کرد .
امشب درخت
- باشاخه های لرزان دربادش - ،
مرا از خواب بیدار نخواهد کرد .
امشب پرندگان ،
مرا بروی بالهایشان نخواهند نشاند .
امشب مردمانرا ،
خندان و شاد و شکم سیر و آزاد و
آزاد نخواهم یافت !
امشب دریا ،
کابوسهایم را نخواهد شست .
در سرزمینم
بجز وحشت و وحشت از مرگ
چیزی نخواهیم یافت
-تالختی به رویاهایمان
رنگ و بوئی دهیم ؟

۱۵ فروردین ۸۱

هنر و ادبیات



<http://news.gooya.com/2002/04/04/0404-12.php>

جمعه ۲۹ آذر ۱۳۸۱ - ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲ فرهنگ و هنر

<http://asre-nou.net/1381/azar/29/m-ilbeiqi.html>

<http://www.iraneayandeh.org/A.10.htm>



۲۸ فوریه ۲۰۰۳ مقالات رسیده

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030228031052.html>

بعد از بیست و سه سال ...

اگر چه ازاول میدانستند که
مغول وار خواهند آمد ؛
ویرانگرانه خواهند آمد
اما :

یواش یواش آمدند
وحتی می توان گفت :
-دزدانه آمدند !
گفتند : " ما به تفاوت اعتقاد داریم
حتی در میان خودمان :
فکلی هست ؛

عمامه سیاه بسر هست
عمامه سفید بسر هست ؛
عبای سیاه به تن هست
عبایی قهوه ای به تن هست
عبای سفید به تن هست
- وحتی اگر ترس از اتهام کمونیست بودن در میان نبود - ،
سرخ عمامه بسر و عباى سرخ به تن هم میتوانست باشد !
مردم چه می خواستند ؟
نان و آزادی و استقلال
یا : استقلال و نان و آزادی .
گفتند :

" میدانید که سالیان سالست که ما هم گرسنه ایم ؛
پس ما هم نان می خواهیم .
آزادی را هم - لاقلاً برای خودمان - ، می خواهیم .
استقلال روحانیت - فقط روحانیت - را هم صدالبته می خواهیم
پس توافق کنیم :
- شما خواهید گفت : استقلال ، آزادی
و ما اضافه خواهیم کرد : جمهوری اسلامی !

و شما زن‌ها هم چادر بسر کنید
 - تنها برای دهن کجی به شاه!
 فرمالیته ست فقط!
 باید معتقدانمان را رنگ کنیم!
 و یکبار که شاه رفت
 ماهم می‌رویم به قم، به مشهد
 و هیچ اجباری هم به چادر نخواهد بود!
 به قول شاملو:
 "ای یاهو، ای یاهو..."
 هلهله‌ها کردیم،
 شادی‌ها کردیم،
 خیابان‌ها را جارو کردیم
 - و حتی گلاب هم ریختیم؛
 "آقا" می‌آمد.
 "مترقی" هامان تا کسی می‌گفت:
 "از این امامان و امامزادگان فرجی نیست!"
 می‌گفتند:
 "هیس! تفرقه در صفوف خلق، حاشا!"
 و همراه با حزب الله: "بحث بعد از انقلاب!"
 ... و بعد از انقلاب،
 وقتی زن‌ها روانه خیابان‌ها شدند،
 باز گفتند:
 "بساط تان را جمع کنید!"
 - تفرقه در صفوف خلق، حاشا!"
 وقتی عده‌قلیلی از آزادی‌ها و
 آزادی مطبوعات دفاع می‌کردند
 می‌گفتند:
 "به دست امپریالیست‌ها بهانه ندهید!"
 - تفرقه در صفوف خلق، حاشا!"
 وقتی دانشگاه‌ها را بستند
 و آقای رئیس‌جمهور بنی‌صدر
 فخرانه دانشگاه را فتح کرد و نطق عظیم!
 گفتند:
 "تفرقه در صفوف خلق، حاشا!"
 وقتی "طاغوتیان"، "ساواکیان" و ... را - بی‌هیچ محاکمه‌ای -، کشتند

مرحبا! مرحبا! گفتند
و هرگز به ظن شان نرفت که فردا نوبت خودشان خواهد شد!
و نگفتند: "بس است کشت و کشتار! اعدام را لغو کنید!"
وقتی امام دستور جاسوسی به بچه ها را داد
گفتند: "پدرمادر ضد انقلابی تانرا معرفی کنید!"
وقتی جنگ ویرانگر - از هر دو طرف -، برپا شد
گفتند: "دفاع میهنی باید کرد!"
"پاسداران را به سلاحهای سنگین مجهز کنید!"
"و جنگ، جنگ تا به قیامت!"
واز صلح و بس است کشتار و کشتار هیچ نگفتند!
خدمت ها کردند و خدمت ها!
اما خدمت شناسان
هنوز پای بند سوگند اولشان بودند:
مغول وار باید آمد و
ویرانگرانه همه چیز را ویران باید کرد!
مجاهدین را از پا در آوردند؛
کمونیست ها را از پا در آوردند؛
آزادیخواهان را از پا در آوردند
و حتی خدمتکاران را از پا در آوردند:
توده ای ها را از پا در آوردند؛
"رنجبران" را از پا در آوردند؛
اکثریتی ها را از پا در آوردند؛
"دولت امام زمان، دولت بازرگان" را کنار زدند؛
ملی - مذهبی ها را کنار زدند!
... و آنگاه که دیگر هیچ کس نماند
افتادند به جان خودی ها:
برپاکندگان وزارت اطلاعات را کنار زدند؛
استاندارانی، فرماندارانی، شهردارانی، پاسدارانی ... را کنار زدند؛
و حتی نزدیک بود که "سردار بزرگ سازندگی" را کنار زنند ...
اما ... اما
خطر نزدیک شد:
نق زدن های کوچک
به نجوا ها بدل شدند
نجواها
به صداهای کم و بیش بلند

و صداها به اعتراض ها ...
 " سردار بزرگ ... دوباره مقرب شد
 استاندارانی ، فرماندارانی ، شهرداریانی ، پاسدارانی ... دوباره مقرب شدند
 و بانیان " ۲ خرداد " مقرب " شورای نگهبان " شدند
 و شدند از نظر بین المللی محترم !
 ... و حامیان حقوق بشر !
 و شدند اصلاح طلب و مترقی
 و پسادگی شدند : " ناجی ! "
 به قول شاملو :
 " ای یاهو ، ای یاهو ... "

۲۰ فروردین ۸۱


 جمعه ۲۹ آذر ۱۳۸۱ - ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲
<http://asre-nou.net/1381/azar/29/m-ilbeigi.html>

فرهنگ و هنر
 ... و با عنوان : بعد از بیست و چهار سال ...
 در :


 یکشنبه ۱۸ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۹ مارس ۲۰۰۳
<http://www.iraneayandeh.org/A.10.htm>

۱۸ اسفند ماه ۱۳۸۱ / ۹ مارس ۲۰۰۳

 مقالات رسیده
http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/24_sal.html

کلمه جایگاه دارد و کلام را پاس داریم ...

دوستانِ نازنین و هرگز ندیده ام ، دوستانِ بهر حال خوبم ، نامه ای نوشتند به عرفات که در تارنمای ایرانِ امروز یافتیم (بکار می برم این واژهء " تارنما " یعنی که میخواهم "مدِ روز" باشم ؟ - ، اما معنایش را نمی فهمم - شاید فرهنگِ آمریکایی ندارم !) . عنوان چنین است : " نامهء جمعی از نویسندگان و هنرمندان کشور به یاسر عرفات " . نامه ای تا به بی نهایت زیبا و انسانی - تا بدان پایه که اگر کسی بودم (که نیستم) ، بی هیچ شک و شبهه ای آنرا با تمام انگشتانم ، با تمام قلبِ بی نهایت بیمارم ، با تمام مغزِ آشفته ام ، با رگم ، با پی ام ، با روده هایم ، با ناچیزیِ ناچیزم ، ... امضاء می کردم - حتی با بانامِ واقعی ام ؛ منی که به نام اعتقاد ندارم ...

... اما ، اما ... یک واژه در آن یافتیم که تنِ ناچیزم را لرزاند : " سرشت " !
دوستانِ نازنینم اینچنین می گویند : " تجاوزگرانِ اسرائیلی بنا به سرشتِ خود به نسل کشی و ... " . با خود گفتیم : " تا بدین پایه نافهم ام که نمی فهمم ! " نگاه کردم به فرهنگِ معین : " سرشت : فطرت ، طینت ، نهاد ، خوی ، خلق ، طبیعت " .

منِ نابه یهود ، منِ نامسلمان ، منِ نابه مسیح ، منِ نابه بودا ، منِ نابه هندو و منِ دریک کلام نا به دین می گویم : " دوستانِ نازنینم ، با بکارگیریِ سرشت ، نوشتهء نازنینِ تان را خراب کردید !
۷ اردیبهشت ۸۱

<http://news.gooya.com/2002/04/30/3004-28.php> ; نگاه شما



پیوست :

ایران امروز

اصلِ نوشتهء نویسندگانِ نامه را از ایرانِ امروز می آوردم تا خوانده شود که چه ها آورده بودند . اما چند توضیح .

۱ - به گمانم این نوشته به تاریخِ ۸ اردیبهشتِ ۸۱ (برابر با ۱۸مه ۲۰۰۲) در ایرانِ امروز آمد .
۲ - نوشتهء من تاریخِ ۷ اردیبهشت را دارد . نه این که نامه را قبل از نشرش خوانده باشم ! بل آنکه در نوشتنِ تاریخ اشتباه کرده ام .

تأیید عمومی از نویسندگان و هنرمندان کشور بدیاس عرفات
مقاومت شما و ملت شما را محسوس می‌کنیم
 ما همراه و هم‌رزم شما و ملت منقلب و آزاده فلسطین هستیم

پیام مردم ایران به فلسطین

جناب آقای یاسر عرفات

رئیس تشکیلات خودگردان فلسطین

سلام، گرامی‌ترین درودهای ما برای شما باد، برجهانی پیروز

ما نویسندگان و هنرمندان امضاءکننده زیر این نامه را به منظور شما تنها از آن رو که مدتهاست در سخت‌ترین شرایط استعلا و شرایط عدم اساسی تحمیل شده در زیر حمایت و پشتیبانی ارتش و دولت آزادپرست صهیونیستی اسرائیل مقاومت می‌کنیم می‌نویسیم.

تقدیم این نامه فقط به احترام مقاومت دلاورانه شما و هم‌زمانتان در برابر تجاوزگران نیست بلکه برای تجدید پیمان ما با شماست. ما می‌دانیم که تجاوزگران اسرائیلی شما به سرشت خود به نسل کشی و ضرب و سوز و شکنجه و پشتیبانی و دستگیری دامنه از فلسطینیان و به ویرانی خانه و گداخته و نهادهای مدنی و دولتی آنان دست زدند. آشوب این نامه در واقع ریشه در سال‌های طولانی مقاومت ملت فلسطین در برابر سرکوب و بیرونی رانی از سرزمین اجزادی و تحمیل آوارگی و غارت از سوی اسرائیل و با یاری ایالات متحده آمریکا و انگلستان دارد. این نامه به سال‌ها مبارزه مردم فلسطین به رهبری جناب عالی و دیگر مبارزان برجسته میان باخدا و جانشینان مویوط می‌شود. در این سال‌ها شعار گسترده‌ای از نویسندگان و روشنفکران ایرانی با نبرد ملت فلسطین هم‌رزی و هم‌بستگی نشان داده‌اند.

این نامه پیام هم‌رزی‌های حسین ما با شماست. ما امروز بار دیگر پشیمان مردمی را تشکر بخشیده در گلو و غم گلوته شده را تحفظای فراوانی کرده‌یم تا بشود آنه و مصفا شده بر بوند خود با ملت فلسطین مهر تائید بزنیم و برای هر شوخ باری که از ما برآید اعلام آسایشی کنیم.

آقای رئیس عرفات

خبر فتح همدان، حلب، شهرها و روستاها و مردم بی‌دفاع فلسطینی که از سوی ارتش شارون، ضابطینکار سابقه دار جنگی و با حمایت کامل دین‌های آمریکا و انگلیس رهبری می‌شود قلب ما را نیز مانند همه مردم آگاه و مسوول جهان به درد آورده است. اما در این هنگامه ششم و اندوه هرگز امیدمان را به پیروزی ملت فلسطین بر ستمگران اسرائیلی و مانعین جنگی‌شان از دست نداده‌ایم زیرا مقاومت دلاورانه مردم افتخار آفرین فلسطین و شخص شما به ما اجازه چنین تا امیدی را نمی‌دهد.

آقای عرفات

از این که سوزنازه در برابر سم و تجاوز برده‌داران جهان ترین ایستاده‌اید و به ملت‌های آزاده‌خواه و عدالت‌جوی جهان و به مردم آزاده و آگاه جهان ما ایران از چنین امیدها و آمادگی برای پشتیبانی از نبردشان داده‌اید بی‌سی خوشنودیم. ما احساس ضرورت می‌کنیم

که هم روزگار و هم پیمان شما هستیم و خود را در جرگه خواهران و برادران و یاران فلسطینی خود به حساب می‌آوریم. اما بجز آن اقتضای داریم اعلام کنیم ما نویسندگان و هنرمندان ایرانی، مقاومت شما و ملت شما را تحسین می‌کنیم و گرچه از شما دوریم اما در کنارتان هستیم. دل‌های ما با هر بمب و گلوله که بر سر مردم فلسطین فرو می‌ریزد چنان می‌لرزد که انتظار داریم صدای طپش آن را بشنوید.

ما می‌دانیم شما فلسطینیان مردمی صلح دوست، استقلال طلب و آزادیخواه هستید. و می‌دانیم ستم امپریالیسم و صهیونیسم سال‌هاست در پی برتری‌جویی و سلطه‌جویی بر منطقه، دامن ملت شما را گرفته، امنیت چند نسل شما را به مخاطره افکنده، زندگی صلح آمیز و عادلانه را ناممکن ساخته و به جای آن جهنم فقر و کشتار و آوارگی و کینه توزی نشانده است. ما مقاومت قهرمانانه و واکنش متفاوت ملت فلسطین را ناشی از فشارهای انسان کش مداوم قدرت‌های قاهره می‌دانیم که هزاران برابر بزرگتر از توان عادی مردم فلسطین است. ما نیز در میهن خود تجربه مشقت بار مبارزه با ستمگری‌ها را داشته ایم که با احساس مصائب ملت‌های دربند فلسطین، ویتنام، آمریکای لاتین، آفریقای جنوبی، افغانستان و دیگر نقاط جهان همراه بوده است. و بدین سان این وظیفه را در خود می‌یابیم که نوشته‌ها و آثارمان را با مقاومت ملت فلسطین و پایداری سرفرازانه شخص شما همسو کنیم.

آقای یاسر عرفات عزیز

اگر توانستید لحظه‌ای از آتش و بمب و گلوله جنایتکاران ضد بشر و تجاوزگر رهایی یابید به ما پیشنهاد دهید که به عنوان نویسنده چگونه می‌توانیم به یاری‌تان بشتابیم. ما یقین داریم که رهایی و پیروزی ملت فلسطین چندان دور نیست. این را از نبرد بر حق ملت استعمارزده در دوران معاصر آموخته‌ایم. با این وصف ماییم تا آن زمان بیشترین یاری‌همان را برای کاستن از آلام شما به کار اندازیم.

آقای عرفات عزیز

ما همراه و هم‌رزم شما و ملت صلح‌طلب و آزاده فلسطین هستیم؛ ملتی که در برابر این ستم بی‌رحمانه به نماد ایستادگی و پایداری و شرافت انسانی تبدیل شده است.

باقر آل مهدی، محمد صالح ابراهیمی، علیرضا اسپهبد، حسین استاد محمد، حسین افشار، پرویز بابائی، علیرضا ثقفی، جاهد جهان‌شاهی، سیمین چایچی، انور خامه‌ای، رضا خندان مهابادی، علی اشرف درویشیان، محمد رادمهر، فریبرز رئیس دانا، محمد رفوف توکنی، امیر حسن رفیعی، ناصر زرافشان، یحیی‌ساجادی، موسی سیادت، محمد علی شاکری یکتا، قطب الدین صادقی، حسن صلاح سوران، رضا عابد، یوسف عزیز بنی طرف، کامبیز کریمی، احمد محمود، سعید مدنی، نصرت مهرگان، عطا نهایی، بهرام ولد بیگی، ابراهیم یونسی.

این نامه صبح روز شنبه ۱۳۸۱/۲/۷ توسط آقایان دکتر فریبرز رئیس دانا، یوسف عزیز بنی طرف، دکتر ناصر زرافشان و بهرام ولد بیگی به آقای صلاح زواوی سفیر فلسطین در ایران تقدیم شد.



کجائی ، چرائی ، چسانی و چه خواهی

به نقل از وبلاگ « من و همزادم » : <http://ilbeigui.persianblog.com>

کجائی هستیم ؟ زادهء ایرانم - بی هیچ فخر و افتخار و بی هیچ شرم و خواری ! انسانم و به ملیت مرا نیست اعتقاد :

زایش مان
انسانی تمان ؛
و نه اصل و نسب مان !

زاده شدم در این مکان و پراکنده شدم درجائی دیگر . و هنوز هستیم . نفسم می آید و می رود در اینجا و هر لحظه در آنجا !

دوست دارم انسان را و ندارم دوست خوی نا انسانی (حیوانی) ! دوست ندارم هر حکومت را که انسان را دوست ندارد - نامش هرچه که می خواهد باشد : حکومت شاهنشاهی ؛ حکومت اسلامی ؛ حکومت باصطلاح خلقی ؛ حکومت باصطلاح دموکراتیک ، ...

دوستان دیده و نادیده را از دست دادم در زیر شکنجه و درد درد - در رژیم های گوناگون - ؛ دوستان دیده و نادیده را از دست دادم از فقر و از بار طاقت فرسای کار ، از فرسائی روح ، ... اما با اینهمه می گویم - یعنی فریاد می زنم : بس است کشتن ، بس است اعدام ، بس است شکنجه ، بس است درد ، ... و اعدام را اعدام باید کرد ! همه مان به نوعی (دستی ، نوشتاری ، ...) بانداره کافی خون ریختیم و از تبار بی گناهان نیستیم و لختی درنگ در خونخواهی هزار ساله مان !

... واما ، اما هیچ حکومت خونخوار - از جمله حکومت اسلامی با جناحهای گوناگونش - به خودی خود از بین نخواهد رفت : انقلابی باید ! ... و اما ، اما پیشاپیش بگوئیم : " خونخواری نخواهیم کرد و کشت و کشتار نخواهیم راه انداخت ؛ عدالت آری ، قساوت هرگز ! "

۲۱ اردیبهشت ۸۱



۲۸ فوریه ۲۰۰۳

مقالات رسیده <http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030228031052.html>

سیاسی شنبه ۱۴ دی ۱۳۸۱ - ۴ ژانویه ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1381/dey/13/m-ilbeigi.html>

آقای پهلوی ، به همین سادگی : " گذشته ها ، گذشته ؟!"

وقتی بدان تا بی نهایت بدی می کنند ، بدان تا بی نهایت بد و شاید هم کمتر بد - یا خیال می کنند که کمتر بدند - ، چهره می نمایانند و خیال به سرکار آمدن !... و حکایت ، حکایت آقای رضا پهلوی ست .

هیچ کس مجاز بر این نیست که بگوید ایشان در جنایت های پدر عزیز شان شریک بودند - در سن و سالی که ایشان بودند ، بهیچ وجه تصمیم گیرنده نبودند و گمان هم بر این ندارم که در عوالم بازیگویی شان ، حتی می توانستند به مسائل مهم کشور فکر کنند . اگر امروز کسی بگوید که ایشان "شریک جرم" بودند ، یاوه می گوید .

اما وقتی رضا پهلوی می گوید "که کاری به گذشته ندارد" ، آقای - بی آنکه پیش از این شریک جرم بوده باشد - ، خیال دارد خود را شریک جرم کند و آب پاکی بروی دست " مبارک " عالیجناب پدر بپاشند ! این آقای رضا پهلوی صادق نیست و بسادگی دروغگوست و زمانی از آزادی ها سخن می گوید ، تنها باهمین " از گذشته نباید گفت " میرساند که هیچ تمایلی به آزادی ندارد و سرکوب را از اجزای انکار ناپذیر حکومت میداند . آقای خوب سخن می گوید (یا روخوانی می کند ؟) ، اما همچون پدر مبارک ! هیچ نخی از راستی در سخنانش نمی توان یافت !

می خواهند مطرح باشند و هرچه سخن گفتن از او چه بهتر - حتی اگر مخالف گوئی باشد ! براه انداختند و براه می اندازند کارزاری حسابگرانه از موافقان و مخالفان تا مطرح شوند - و من بدبخت هم (همانطور که می بینید) در این دام افتادم !

۲۲ فروردین ۸۱

آقای پهلوی ، به همین سادگی : " گذشته ها ، گذشته ؟!" ،

" خواب شاهانه !"



۱۵ فوریه ۲۰۰۳ مقالات رسیده

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030215014342.html>

آقای پهلوی، به همین سادگی : " گذشته ها، گذشته ؟!" " خواب شاهانه!" محمد ایل بیگی

در دفاع از انسانِ دگر اندیش ...

من سیامکِ پورزند را نمی شناسم . با سابقهء مطبوعاتی و سیاسی اش هیچ گونه آشنائی ندارم . احمدِ شاملو (بگمانم پسر عمهٔ سیامک) را از نزدیک و از طریق آثارش بخوبی می شناختم . شایعه ها بر سرِ زبانهاست که : باساواک همکاری می کرد ؛ با جناحی از جناحهای حکومتِ اسلامی همکاریها کرد ویا میکرد و چنین کرد وچنان کرد ...گیرم که تمامِ این کارها را کرد ! اما امروز بخاطرِ عقایدش در زندان است و گویا جانش در خطر . هیچ انسانی نباید بخاطرِ عقایدش - حالا هرچه می خواهد باشد - ، بزندان برود ودراین راه موردِ آزار و شکنجه قرارگیرد و جان ببازد ! دفاع از دگراندیشان ، دفاعی ست از خودِ ما که بهر حال روزی دگراندیش بودیم و یا خواهیم شد !

۲۲ اردیبهشت ۸۱

یکشنبه ۱۷ فروردین ۱۳۸۲ مطابق با ۶ آوریل ۲۰۰۳



<http://iraneayandeh.org/M.239.htm>

نگاه کن بر نگاه و لبهای ورچیدهٔ سیامک !

(م. ایل بیگی)

<http://news.gooya.com/2002/05/14/1405-03.php>



بایگانی مقالات

چسان بهتر میتوان انسان را نا انسان کرد؟!

دنیا دارد چهار نعل (چه می گویم ؟ چهار نعل ؟ - که صدها اسبه و هزاران هزار اسبه - راستی را در عصر ماشین و رایانه می توان از اسب و شتر سخن گفت ؟ بهر حال ، دنیا دارد) به پیش میرود و ما هنوز در فکر اینیم که چگونه می توان رقبا را از بین برد؟! چسان بهتر میتوان زبان هارا از حلقوم در آورد؟! چسان بهتر میتوان پس گردنی زد؟! چسان بهتر میتوان زندانی کرد؟! چسان بهتر میتوان شکنجه کرد؟! چسان بهتر میتوان جسم و روح را خرد و خاکشیر کرد و بر صفحه سیمای لعنتی آورد و از تمام زندگی در یک لحظه هیچ ساخت؟! چسان بهتر میتوان زندگی شخصی (چه گونه می خوردند و می آشامند و یا میتنفسند و چه گونه جماع می کنند و با چه کسان و چه و چه های) نویسندگان و شاعران و اندیشمندان و ... مطرح را بر ملا کرد و نفرین و نفرت خلکان را بر آنها بارید؟! چسان بهتر میتوان نا به من فکران را در داخل و خارج ایران از بین برد؟! چسان بهتر میتوان نفرت را کاشت؟! چسان بهتر میتوان عشق را کشت؟! چسان بهتر میتوان هنر را ذبح (اسلامی نمی گویم تا بر نخورد !) کرد؟! چسان بهتر میتوان روزنامه ها را بست و روزنامه نگاران را زندانی کرد؟! چسان بهتر میتوان حاجی جبارانه پول پارو کرد؟! چسان بهتر میتوان شکم های خالی را خالی تر کرد؟! چسان بهتر میتوان انسان را نا انسان کرد؟!

۲۴ اردیبهشت ۸۱

درد!

اینیم و این
واز این " اینمان " چه افتخاری ؟
ساده زاده میشویم و
ساده میمیریم
و در مرثیه یمان هیچ کس نخواهد گریست
و بر قبرمان هیچ کس سنگی نخواهد گذاشت
و بر قبرمان هیچ کس گلی نخواهد گذاشت .
آنچنان گمنامیم که اگر شکنجه و زندانی شویم
هیچ کس برایمان امضاء جمع نخواهد کرد
هیچ کس به عفو بین المللی شکایت نخواهد برد
و هیچ کس جوامع حقوق بشر را خبردار نخواهد کرد .
دردا !
دردا !
هیچ کس نمی فهمد که
برما بسیاران رفته است .
دردا !
دردا !
هر کس به سخره مان می گیرد
که اینچنین مدام آه و ناله گرییم
- چه داریم دیگر !
دردا !
دردا !
ما بسیاران کشیده ایم - از کودکی مان تا بامروز ؛
واز تمامی حکومت ها .
دردا !
دردا !
خوابمان چرا این چنین آشفته باید
- و در این سن و سال !
عقده دارانیم
بی هیچ شک و شبهه

درد کشانیم
 از ابتدای تاریخ .
 سخنهای طلائی ناگویانیم
 درد و رنج در هر لحظه در ما تکرار می شود
 درد و رنج را در هر لحظه در خود تکرار می کنیم .
 آه !
 آه !
 آه !

چرا نمی فهمند که ما چه می کشیم
 چرا نمی فهمند که ما در تمام عمرمان چه کشیدیم ؟
 چه کسی می فهمد که اینچنین زار
 زار بر سرنوشتان می گرییم ؟

۲۶ اردیبهشت ۸۱

مقالات سه شنبه ۱۱ فروردی ۲۰۰۳ برابر با ۲۲ بهمن ۱۳۸۱

درد ، تن فروشی و خانهء عفاف محمد ایل بیگی

شنبه ۱۰ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۱ مارس ۲۰۰۳

<http://www.iraneayandeh.org/a.26.htm>

مقالات رسیده ۳ مارس

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030207213044.html>

سه شنبه ۱۹ آذر ۱۳۸۱ - ۱۰ دسامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/azar/19/m-ilbeigi.html>

محمد ایل بیگی

درد ، تن فروشی و خانهء عفاف

<http://news.gooya.com/2002/05/19/1905-06.php> هنر و ادبیات

"تا انقلاب مَهْدی" محکومیم!؟

چرا نرویم به ماورایِ اختلافهایمان

تایباییم هم بودن هایمان؟

چرا به سادگی نرویم

به ماورایِ خودمان

تا بیاییم خودمانرا؟

چرا نرویم به قعر

تا بیاییم خودمانرا در سطح؟

چرا هستیم در اینجا؛

باکین

بانفرت

با مال اندوزی

بادرد

با درد دادن؛

باشکنجه

چرا نمی توانیم دوست بداریم؛

طبیعت را

باران را

برفِ پاک را

گرمایِ طاقت فرسا را

سرما را

شب را

روز را؟

چرا تفاوت ها را نمی توانیم دوست بداریم؟

چرا نمی توانیم دوست بداریم ؛
تو بودن را
من بودن را
ما بودن را
در اینجا بودن را
در آنجا بودن را
سفید بودن را
سیاه بودن را
سرخ و زرد بودن را
... و سبز بودن را – که ابتدای همه ی چیزهاست !

چرا نمی توانیم دوست بداریم ؛

با دین بودن را
بی دین بودن را
زشت بودن را
زیبا بودن را
بد خلق بودن را
خوش خلق بودن را ؟

چرا نمی توانیم بدهیم ؛

محبت را
گردش آزاد را
نان را
خانه را
گرما را
خنکای را
تفریح را ؟

سرما را

شب را

روز را ؟

چرا نمی توانیم تقسیم کنیم ؛

دوست داشتن را

خنده را

اشک را
جانِ جانان را ؟

چرا نمی توانیم انسان باشیم !؟

- " خدایا ، خدایا ! تا انقلابِ مهدی " محکومیم !؟

۲۷ فروردین ۸۱



مقالات رسیده

۱۳ فوریه ۸۲

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030213210238.html>

جمعه ۲۹ آذر ۱۳۸۱ - ۲۰ دسامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/azar/29/m-ilbeigi.html>



فرهنگ و هنر

تن فروشی

از تن فروشی
برای یک تلفن همراه
یک ماشین - که من حتی مارکشانرا نمی شناسم - ،
یک لباس پر زرق و برق
کفش های مکش مرگ ما
طلا و جواهر
یک استخر
یک سفر به آمریکا و اروپا
یک به کیش رفتن
یک خانه ویلایی
یک ...
سخن نمی گویم .

از تن فروشی
بخاطر یک لقمه نان
واز تن خریداری
بخاطر داشتن یک - یا چند - لقمه نان بیشتر
از تن فروشی
بخاطر داشتن یک سقف
و تن خریداری بخاطر داشتن سقف های چند و چند
از تن فروشی
بخاطر پر کردن شکم فرزندان
و تن خریداری برای فرزندان در ناز و نعمت
سخن می گویم .

روستائیان
روستاهای را وانهادند
(کله پوکان امور چرخان وادارشان کردند)

و گندم را وا نهادند
ونانِ ناداشته را از ما
در شهرها می طلبند!

۲۹ اردیبهشت ۸۱

مقالات سه شنبه ۱۱ فبروری ۲۰۰۳ برابر با ۲۲ بهمن ۱۳۸۱



شنبه ۱۰ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۱ مارس ۲۰۰۳



<http://www.iraneayandeh.org/a.26.htm>

۱۸ بهمن ۱۳۸۱ - ۷ فوریه ۲۰۰۳



<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030207213044.html>

سه شنبه ۱۹ آذر ۱۳۸۱ - ۱۰ دسامبر ۲۰۰۲ فرهنگ و هنر



<http://asre-nou.net/1381/azar/19/m-ilbeiqi.html>

محمد ایل بیکی درد ، تن فروشی « و خانهء عفاف -

<http://news.gooya.com/2002/05/21/2105-17.php>



هنر و ادبیات

پشت دیوار بلند حاشا

(۱)

چه حاجتمان به دروغ
چه حاجتمان به ریا
چه حاجتمان به نیرنگ
چه حاجتمان به پرده پوشی
که عیانست
که عیانست همه چیز !

(۲)

پشت دیوار بلند حاشا
من ترا می بینم
و در آنجا تو به من می خندی
- به پذیرا شدنم می خندی !
و من اینجا به خودم می گویم :
" شود آیا که کنم حاشایت ؟ "

(۱) ۷ خرداد ۸۱ / (۲) سال ۵۰

یکشنبه ۱۴ اسفند ماه ۱۳۸۱ مطابق با ۴ مارس ۲۰۰۳



<http://iraneayandeh.org/A.2.htm>

۴ مارس ۲۰۰۳



مقالات رسیده

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030304224429/20030304224429.htm>
!

به شنبه ۱۰ دی ۱۳۸۱ - ۳۱ دسامبر ۲۰۰۲ فرهنگ و هنر



<http://asre-nou.net/1381/dey/10/m-ilbeigi.html>

<http://news.gooya.com/2002/06/01/0106-09.php>



هنر و ادبیات

... و کفن ، زیر لباسمان !

به : بابک ناشناخته - اما دوست .

دارو ندارمان
بردار
-دارنده نداریم !
خوانندگان بی صدا
هر لحظه مرگ را بانتظاریم
-داس شان بر سر مان ؛
و کفن ، زیر لباسمان
-برای همیشه !؟

موعظه گران بی پیام ند
خداشناسان بی خدا ؛
و بجز قرآن هیچ نمی خوانند
و بجز نهج البلاغه هیچ نمی خوانند
و بجز امام غزالی هیچ نمی خوانند
و بجز توضیح المسائل هیچ نمی خوانند

چشم براهان امام زمان ند و
ایرانی امام زمانه ساخته اند ! (۱)

۱۴ خرداد ۸۱

(۱) برداشتی ست کم و بیش آزاد از نامه بابک به "امام خمینی" که در تارنمای گویای ۱۴ خرداد ۸۱ آمده است. آنجا که از جمله می گوید: "امام مملکت را کردی مملکت امام زمان. آماده رجعت این حضرت. پر از فساد، پر از گناه، پر از بی عدالتی، پر از درد، پر از مرگ، پر از اشک، پر از بیکار..."



سه شنبه ۱۰ دی ۱۳۸۱ - ۳۱ دسامبر ۲۰۰۲

<http://asre-nou.net/1381/dey/10/m-ilbeigi.html>

فرهنگ و هنر

محمد ایل بیگی تو از برای از همه چیز هیچ ساختن آمده ای! و چند سروده دیگر...



مقالات رسیده

۱۳ فوریه ۲۰۰۳

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030213210238.html>

<http://news.gooya.com/2002/06/12/1206-03.php>



هنر و ادبیات

باز کن پنجره را...

باز کن پنجره را

تا از آن هوایی بدر آید .

باز کن پنجره را

تا از آن آفتابی بدر آید .

بتاب

بتاب

بتاب ای آفتاب

که از طایفه سرمازده گانیم .

ببار

ببار

ببار ای باران

که از تبار تشنه گانیم .

بچرخ

بچرخ

بچرخ ای دوران

که قرتها از قافله بدورانیم .

بگو

بگو

بگو ای کودک

ای نوجوان

ای جوان

ای کهنسال

- بی هیچ شرم و گناه :

دوست دارم خویستن را

دوست دارم دیگری را

دوست دارم یک دختر

دوست دارم یک پسر

دوست دارم تفریح کنم

دوست دارم نماز بخوانم

دوست دارم برقصم

دوست دارم آزادانه به سفر بروم

دوست دارم بنوشم

- و بنوشانم -

دوست دارم بخورم

- و بخورانم -

دوست دارم خوشبختی را

دوست دارم رفاه را

دوست دارم دگرگونی - و دگر اندیشی - را

دوست دارم لباسهای کوتاه را

دوست دارم لباسهای بلند را

دوست دارم امروز چادر بسر کنم

(فردا از سر بردارم و پس فردا دوباره به سر کنم)

دوست دارم ماتیک بزنم

دوست دارم سرمه بکشم

دوست دارم با ایمان باشم

دوست دارم بی ایمان باشم

دوست دارم لبانت را ببوسم

دوست دارم در یک کلام :

ز

ن

د

گ

ی

را .

اما ... اما

دوست ندارم آزادی کش باشم

فقر تقسم کن باشم

زن را اجیر کنم

مرد را اجیر کنم

واز همه بالاتر : کودک را اجیر کنم

دوست ندارم شکنجه را

دوست ندارم اعدام را

دوست ندارم ریا را (از نوع آخوندی یا شاهنشاهی)

دوست دارم شکم سیری را

اما ... اما

نه به قیمت فقر و بدبختی ده ها صدها و هزاران تن

- هرگز!

دوست دارم کسی در گوشم نجوا کند :

انسانی - از نوع عادی ترین ها

۳۱ اردیبهشت ۸۱

ونه از نوع قهرمانان !

دنان ۲۳ فوریه ۲۰۰۳

<http://www.roshangari.com/autosite/sitedata/20030223165305.html>

<http://iraneayandeh.org/Adabiyat%20yilbeyqi.htm>

پنجشنبه ۱۹ دی ۱۳۸۱ - ۹ ژانویه ۲۰۰۳

<http://asre-nou.net/1381/dey/19/m-m-ilbeiqi.html>